

بعد از آن اختلافات آتلانتیکی، استقلال از آمریکا و شکل دادن به یک هویت اروپایی زمینه‌ساز همکاری‌های سیاسی شد. بعد از جنگ سرد، بحران‌های شرق اروپا و ناتوانی اروپاییان از حل آن‌ها، به‌طور ویژه بحران کوزوو، آنان را به فکر ایجاد نهادهای مشترک در سیاست خارجی و دفاعی انداخت. در سال‌های اخیر، به‌ویژه بعد از بحران گرجستان، بحران گاز در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹، تمرکز همگرایی اروپایی‌ها در سیاست خارجی متوجه روسیه شد. از این جهت بحران اکراین برای این مطالعه در نظر گرفته شده است که نقطه‌ی اوج این تنش‌هاست. آنچه را که می‌توان موتور محرک اروپا در حرکت به سمت یک سیاست خارجی و دفاعی مشترک بعد از آمستردام نامید، شکست اتحادیه در قبال بحران کوزوو بود. (Latawski & Smith, 2003) پس از پانزده سال از آن بحران، بحرانی دیگر در شرق اروپا، فرصتی را فراهم آورده است تا بتوانیم قضاوت کنیم؛ آیا رفتار اتحادیه در قبال این بحران تفاوت جدی با بحران قبلی دارد. البته هر بحرانی شرایط زمانی و مکانی خود را دارد. لذا در این پژوهش، پیش از ارزیابی عمل‌کرد سیاست خارجی و دفاعی مشترک، زمینه‌های دو بحران نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگرچه نمی‌توان کاملاً عوامل زمینه‌ای را از عوامل عمل‌کردی تفکیک کرد، اما آگاهی از آن‌ها موجب بهبود تحلیل نهایی می‌شود.

۱. تفاوت‌های معاهده لیسبون و ماستریخت

اگرچه نخستین نشانه‌های هماهنگی در سیاست خارجی به گزارش «داوینیون»^(۱) در سال ۱۹۷۰ برمی‌گردد (Dedman, 2010)، اما سیاست خارجی مشترک به‌عنوان یکی از ارکان اتحادیه اروپا در معاهده‌ی ماستریخت برای اولین بار مطرح شد و نهادهای آن در آمستردام شکل گرفتند. بعد از اضافه شدن دوازده کشور در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷، خطر عدم انسجام در سیاست‌های کلان اتحادیه وجود داشت. معاهده‌ی لیسبون به وجود آمد تا اروپا بیشتر به‌صورت یک بلوک منسجم عمل کند. (Waterfield, 2009) هدف دیگر این معاهده افزایش کارایی و دموکراسی در درون اتحادیه و در روابط خارجی آن بود. (ایزدی، ۱۳۸۷) شاید مهم‌ترین تغییر در معاهده‌ی لیسبون از جهت نقشی که در سیاست خارجی مشترک اتحادیه ایفا